

سمیرا منشادی - «بشت پنجره بودم که دیدم چند آقا و خانم وارد حیاط منزل مادر میشدند. با خودم گفتم حتما این ها از محمودم خبری آورده اند. فقط چشمم به دهان آن ها بود که ببینم چه می گویند. آن ها گفتند: «نگران نباشید؛ همسر تان مجروح شده.» و بعد کم کم گفتند شهید شدم. بعد از شنیدن این جمله بود که دیگر چیزی نفهمیدم و همه مانند تصاویر فیلم ها جلو چشم هایم می آمدند. چیزی می گفتند و می رفتند. هیچ چیز از آن روزها به یاد ندارم». این بخشی از صحبت های اکرم زبانی طبیبی، همسر شهید محمود ایمانی مقدم است که روزها برای شنیدن خبر شهادت همسرش چشم انتظار بوده است. شهید ایمانی مقدم یک انقلابی فعال بوده که بعد از پیروزی باشکوه انقلاب به صف جهادگران می پیوندد و به دلیل علاقه بسیاری که به عکاسی و فیلم برداری داشته در قسمت فرهنگی جهاد مشغول به خدمت می شود. او در این کار زیر نظر استادانی همچون مرتضی آوینی شاگردی کرده است و بارها با او برای تهیه فیلم به جبهه رفته است. او چندین فیلم ساخته که برای فیلم «گل زعفران» مستولان جشنواره فیلم «جوان» به اوجایزه داده اند. علاوه بر این شهید ایمانی مقدم یکی از فعالان هیئت کوهنوردی بوده و حدود ۱۰ سال به طور مداوم به کوهنوردی می پرداخته است. او چندین بار به دماوند نیز صعود کرده است و قرار است در منطقه ۱۱ به زودی سالی ورزشی به نام این شهید افتتاح شود. کنار زبانی طبیبی نشستیم تا همسر شهیدش را از زبان او بیشتر بشناسیم.



کنجکاوی نمی کردم که ببینم چه کار کرده است. مدتی بعد خبر داد که در آموزش عالی جهاد تهران در رشته فیلم برداری قبول شده. این دوره برای او بسیار سخت بود، زیرا تنها در تهران زندگی می کرد و من به دلیل مشغول شدن در آموزش و پرورش نمی توانستم همراه او در تهران باشم. همچنین او بسیار خانواده دوست بود؛ از این رو چهارشنبه ها به هر سختی ای بود از تهران حرکت می کرد تا پنجشنبه و جمعه را با ما باشد و دوباره برمی گشت. سینوزیت داشت و هر زمان که می آمد چشم هایم از شدت سردرد قرمز شده بود، اما هیچ وقت حرفی از درد نمی زد؛ برعکس بسیار خوش رو و بشاش بود، با هم به دیدن اقوام و دوستان می رفتیم. گاهی به اتفاق دوستانش و همسرانشان به کوه می رفتیم و ساعت های خوبی را به اتفاق می گذراندیم.

گفتگو با همسر شهید ایمانی مقدم که فیلم بردار و عکاس مناطق جنگی بوده

شاگرد آوینی

بعد از شهادت همسر شهید آوینی نامه ای نوشته بود و به دوستان دانشجوی همسر که در مراسم شرکت کرده بودند داده بود و از این بابت که نتوانسته در مراسم شرکت کند عذر خواهی کرده بود

شاگرد شهید آوینی

او برایم تعریف کرد که شاگرد مرتضی آوینی است و از این بابت ابراز خوشحالی می کرد. بعد از شهادت همسر شهید آوینی نامه ای نوشته بود و به دوستان دانشجوی همسر که در مراسم شرکت کرده بودند داده بود و از این بابت که نتوانسته در مراسم شرکت کند عذر خواهی کرده بود. در آن نامه از صفات اخلاقی خوب همسر بسیار گفته بود؛ از جمله گفته بود: «همیشه می شنیدم که روزگار گلچین می کند. معنی این را نفهمیدم، تا زمانی که شهید ایمانی مقدم را از دست دادم.»

قبل از هر عملیات یک سر می آمد

همسر هیچ وقت نمی گفت که عملیات است. به تجربه متوجه شده بودم هر زمان که عملیات نزدیک است او به خانه می آید. دویا سه روزی بود و اکیش را جمع می کردم و بعد هم راهی می شدند. آن زمانی هم که در مشهد بود خیلی درگیر کارهایش می شد. یادم می آید با آنکه مشهد بود هنگام تولد تنها فرزندمان، حجت، در بیمارستان نبود و درگیر کارهای جهاد بود. با وجود این ناراحت نمی شدم، زیرا کار همسر را پذیرفته بودم.

آخرین خداحافظی

آن روزی که آمد متوجه شدم عملیات نزدیک است. چند روزی بود و شب آخری که

از دواج آسان

بعد از طی شدن مراسم های معمول با هم قرار گذاشتیم ازدواج انقلابی و ساده ای داشته باشیم؛ به عبارتی هر دو ما خواستار این بودیم که همراه با زمان و موقعیت کشور پیش برویم و ساده برگزار شدن مراسم ایده هر دو ما بود؛ برای همین لباس عروس نخریدم. مهریه ام یک جلد قرآن، کتاب «جهاد اکبر» امام خمینی (ره) و ۵۰ نیم سکه است. ما ۱۸ آذر ماه عقد کردیم و چند روز بعد همسر از طریق سیسج به جبهه اعزام شد و تا اول بهمن ماه نیامد. بلافاصله بعد از آمدنش وسایل ابتدایی زندگی را فراهم کردیم و زندگی مان زیر یک سقف شروع شد. یک هفته بعد همسر دوباره به جبهه رفت. نوروز نزدیک بود. سفره هفت سین چیدم و منتظر ش شدم، اما او بیست روز بعد آمد. سفره را جمع نکردم تا با هم دور سفره بنشینیم.

اوقات خوش در کنار هم

همسر در قسمت فرهنگی جهاد استخدام شده بود. باتوجه به اینکه عکاسی و فیلم برداری را بسیار دوست داشت فعالیتش در جهاد هم در همین راستا بود. از طریق جهاد بارها به جبهه اعزام شد، اما هیچ وقت نمی گفت که از چه چیزی فیلم تهیه کرده یا عکس گرفته. من هم پیگیرش نمی شدم. اگر عکس یا فیلمی بود که مربوط به کارش نمی شد یا از طبیعت گرفته بود، به من نشان می داد؛ به همین دلیل هیچ وقت

خاطره خوش جهادگری

من نیز در خانواده ای متدین و مذهبی به دنیا آمدم و در دوران انقلاب نیز فعالیت های انقلابی داشتم، تا اینکه انقلاب به پیروزی رسید. آن زمان دانشگاه ها تعطیل شده بود و همه دانشجویان به فعالیت های جهادی روی آورده بودند. به واسطه خواهرم مطلع شدم که دانشجویان برای درو گندم به روستاهای اطراف مشهد می روند که من هم اعلام آمادگی کردم. با آنکه کار بسیار سختی بود بهترین خاطره هایم به همان دوران بر می گردد که عصر با صورت و دست های سوخته و تاول زده با مینی بوس به شهر بر می گشتیم. باز به واسطه خواهرم مطلع شدم در جهاد به نیروی کمکی نیاز دارند. به آنجا مراجعه کردم. مسئول کاری که قبول کرده بودم شهید ایمانی مقدم بود و من باید به جای همکار او کارم را ادامه می دادم. در آنجا هیچ حرفی بین ما ردوبدل نشد، تا اینکه ایشان به خواستگاری ام آمدند.

فعالیت های انقلابی

همسر دوران تحصیلش را در یکی از مدارس مرحوم عابدزاده به پایان رساند و همان طور که می دانید رویکرد این مدارس مذهبی است؛ به همین دلیل زمینه آشنایی اش با جریان انقلاب و فعالیت های امام خمینی (ره) از طریق مدرسه و آموزش هایی که آنجا می دادند فراهم شده است. او به اتفاق پسردایی شهیدش، حسین احمدی، در زمان اوج گیری درگیری ها اعلامیه پخش می کرد و نوار کاست های امام (ره) را در بین مردم توزیع می نمود. حتی یک بار هم ساواکی ها آن ها را بازداشت کرده اند، اما به دلیل اینکه مدرکی نداشته اند او را زیاد نگه نمی دارند و آزادش می کنند. هنگامی که امام (ره) به تهران می آیند همسر به اتفاق شهید احمدی خود را به تهران می رساند. او امام (ره) را عاشقانه دوست داشت. بعد از پیروزی انقلاب هم فعالیت هایش سمت و سوی جهادی پیدا کرده بود.